

اشاره

زندگی، آثار، اخلاق و منشهای بزرگان، خود بزرگ‌ترین معلم بشریت است. مقاله حاضر با توجه به این موضوع، به بررسی فرازهای زندگی یکی از فقهای بزرگ اهل سنت که به فقیه اهل مدینه مشهور است پرداخته و با استناد به منابع تاریخی و فقهی این مسئله را به خوبی تبیین کرده و در بخشی از مقاله نیز به بررسی یکی از مهم‌ترین آثار وی پرداخته است.

مروری بر نشهای مالک وکتوب ماندگارش، موطأ

دکتر پرویز رستگار*

۱. نگاهی گذرا به تاریخ زندگی مالک

مالک بن انس، پیشوایی است میان همه مسلمانان، شناخته شده و بی‌نیاز از هر بازخوانی و بازگویی تاریخ زندگی خویش و چنان آوازه‌اش در افتاده است که به ما بهانه دهد، در آغاز این نوشتار، تنها مختصری از زندگی وی را بازگو کنیم و خوانندگان را به شماری اندک از نوشته‌های بسیاری که به شرح زندگی او پرداخته‌اند، ارجاع دهیم^۱ و سپس، به بخش بایسته این مقاله بپردازیم.

* دکتر پرویز رستگار (۱۳۴۰ -) دانش‌آموخته حوزه علمیه قم و دارای درجه دکتری از دانشگاه تربیت مدرس تهران است. تاکنون از وی علاوه بر چند عنوان کتاب در موضوعات قرآنی و رجالی، مقالاتی نیز در نشریات علمی کشور از جمله دانشنامه‌ها چاپ و منتشر شده است. وی هم‌اکنون استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه کاشان است.

Email: Parviz. Rastegar @ yahoo. com

همراه ۰۹۱۲۵۵۳۴۴۱۷

۱. بخشی از منابعی که به شرح زندگی مالک پرداخته‌اند در پایان مقاله زیر عنوان «منابع و مصادر زندگی امام مالک» آمده است.



مالک بن انس بن مالک بن ابی عامر الأصبیحی،^۱ فقیه و محدث بزرگ مدینه و پیشوای مذهب فقهی مالکی، یکی از مذاهب چهارگانه فقهی اهل سنت، در سال ۹۳ق در مدینه متولد شد.

بنابر گزارش عده‌ای از مورخان، پدر وی از قبیله ذو اصبح و مادر وی از قبیله ازد، از قبایل یمن بودند. براساس همین گزارش او را عرب یمنی خالص دانسته‌اند و بعضیها هم اجداد او را از موالی نوشته‌اند که گویا این گزارش اساسی ندارد.

مالک در مدینه بزرگ شد و در همین شهر از محضر بزرگان فقه و حدیث از قبیل زهری و ربیعه بن عبدالرحمان، معروف به ربیعه الرأی، استفاده کرد و به واسطه حافظه قوی و هوش سرشار خود در این دو علم (فقه و حدیث) از مراجع مدینه شد و در مسجد نبوی برای تدریس و فتوا نشست.

شهرت مالک در سراسر عالم اسلام پیچید و طالبان فقه و حدیث از هر طرف به او روی آوردند و از او در مسائل فقهی فتوا خواستند. یکی از فتاوی او که دردسری نیز برای او درست کرد، عدم جواز طلاق شخص مجبور است که می‌گویند به ضرر منصور در امر بیعت اجباری مردم تمام شد. این فتوا در زمان خروج محمد بن عبدالله بن حسن، معروف به نفس زکیه، صادر شد و چنین استنباط شد که به جانبداری از وی صادر شده است.

آثار زیادی به وی نسبت داده‌اند، ولی صحت انتساب آنها به درستی معلوم نیست. اثر مشهور او به نام «موطأ» که در ادامه به آن خواهیم پرداخت، یکی از منابع مهم فقهی و حدیثی است که بر پایه حدیث و اجماع اهل مدینه و آرای خود مالک تدوین شده است. مالک در سال ۱۷۹ق در مدینه درگذشت در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.

۲. ویژگیهای اخلاقی - رفتاری مالک

۱-۲. شیک‌پوشی و خوش‌لباسی: وی که از قضا با امام صادق(ع)، هم‌کنیه و «ابوعبدالله» و براساس گزارشی از ذهبی^۲ و برخلاف ویژگیهای زیستی مردم پیرامون خود، چشم آبی بود،

۱. ابوعامر از صحابه پیامبر اکرم بود، به غیر از غزوه بدر، در تمام غزوات شرکت داشت و با فرزندش جزو آن چهار نفری بودند که جنازه خلیفه سوم را بر دوش گرفتند و دفن کردند، و در نوشتن قرآن نیز از دستیاران خلیفه سوم بود.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۶۹.

گرچه زندگی را با تنگدستی‌ای سخت آغاز کرد^۱ - آن گونه که دخترکش از گرسنگی می‌گریست و او سنگ آسیای خانه را تکان می‌داد، تا سر و صدای ناخوشایند و گوش‌خراشش، بانگ گریه فرزندان بی‌پناهان^۲ نتواند روی خوش روزگار، معیشتی مدرفهیش گرفشیک پوش و خوش لباس بود^۳ و چندین و چند پوشاک پاکیزه داشت که فراوان عوضشان می‌کرد.^۴

۲ - ۲. خردمندی و ادب: هر گاه استادش، ربیعة بن عبد الرحمن او را می‌دید، می‌گفت: «خردمند آمد»^۵ و به گفته شاگردش، عبدالله بن وهب، خوش رفتاریها و آموزندگیهایی که از این رهگذار داشت، بسی بیشتر از دانسته‌هایش بود.^۶

۲ - ۳. دوری از بی‌خردان: از زبان خودش گزارش کرده‌اند که هرگز با بی‌خردان، نشست و برخاست نکرده است.^۷

۲ - ۴. ساده‌زیستی و عبادت پیشگی: به رغم زندگی پر آسایش و با امکاناتی که داشت،^۸ نامش را در شمار ساده‌زیستان و عبادت‌پیشگان آورده‌اند^۹ که البته هیچ دوگانگی‌ای هم با تفسیر درست و کامیاب واژه «زهد» ندارد.

۲ - ۵. ذکر و دعا زیر لب داشتن: در میان اذکار، «رَبَّنَا» را چون دعای انبیایش می‌دانست، بسیار خوش می‌داشت و آن را بیش از ذکر «یا سیدی» می‌پسندید.^{۱۰} نیز بسیار می‌گفت: «ماشاءالله، لا قوة الا بالله».^{۱۱}

۱. البته به گزارش ذهبی در سیر اعلام النبلاء، همان، ص ۴۹، مالک از همان کودکی، در رفاه زیست و بزرگ شد.

۲. ترتیب المدارک، ج ۱، ص ۱۱۶ و مالک، ص ۴۰.

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۷۰.

۴. همان، ص ۶۹.

۵. ترتیب المدارک، ج ۱، ص ۱۱۶.

۶. سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۱۱۳.

۷. همان.

۸. برای نمونه، نک: همان، ص ۱۲۲ و ۱۲۳.

۹. فهرست ابن الندیم، ص ۲۳۵.

۱۰. سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۹۷.

۱۱. تهذیب الکمال، ج ۲۷، ص ۱۱۱.



۲- ۶. بخشش و گذشت: جعفر بن سلیمان، پسرعموی ابوجعفر منصور را که در سال ۱۴۶ هجری قمری، فرماندار مدینه شد^۱ و تازیانه‌اش زد،^۲ بخشید و خرسند نشد خلیفه او را به کین آن تازیانه‌ها کیفر دهد.^۳

۲- ۷. تفکرهای دور و دراز: گاه بر سر یک مسئله، بیش از ده سال^۴ - و به گزارشی بیست سال^۵ - می‌اندیشید، چنان که درگیر شدن با برخی پرسشها که پیش می‌آمد، مایه دور شدن خواب از چشمها و بیدار ماندنش می‌شد.^۶

۲- ۸. پاسداشت حرمت رسول خدا(ص): با آنکه پس از بالا رفتن سن و سالش ناتوان شده بود، در مدینه، سواره این سو و آن سو نمی‌رفت، زیرا چنین کاری را در شهری که پیکر پاکو سول خدا(ص) را در آغوش خود داشته‌ها هنگبیار گذاشت آن حضرت می‌دانست.^۷

۱- ۹. دوری از تعارف و تکلف: در خانه خود، نه برای کسی جا باز می‌کرد و نه از جایش بلندش می‌کرد. می‌گذاشت هر جا که خالی است، بنشیند و در این کار آزاد باشد.^۸

۲- ۱۰. خوشبویی، با هیبت بودن، احترام برانگیزی و پرهیزکاری از دیگر ویژگیهای رفتاری اش بود که فراوان گزارششان کرده‌اند.^۹

البته برجستگیها و نیکیهای مالک بسی بیش از این اندک است که گفته شده و همواره ماینگارش گوردآورکی تابهایی دلبر باره موده فوهگی وشههایی (ایمن ناقب نگاری) ها را با نام نویسندگان شان گزارش کرده است؛^{۱۰} نوشته‌هایی که - ناگفته پیداست - مانند همه

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۲۳۹.

۲. در این باره، باز سخن خواهیم گفت.

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۱۱۳.

۴. همان، ص ۶۹.

۵. ترتیب المدارک، ج ۱، ص ۱۴۵.

۶. سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۶۹.

۷. وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۱۳۶.

۸. الادیاج المذهب، ص ۶۸.

۹. ترتیب المدارک، ج ۱، ص ۱۱۴؛ تهذیب الکمال، ج ۲۷، ص ۱۱۰ و ۱۲۰ و سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۷۰ و ۱۱۳.

۱۰. سیر اعلام النبلاء، همان، ص ۸۱ - ۸۲.



نوشته‌های شیعه و سنی دربارهٔ چهره‌های نامدار و محبوب خود، با چاشنی بزرگ‌نمایی و پرگویی و زیاده‌روی همراه‌اند!

۳. مالک و دانش حدیث

مالک برای آموختن دانش حدیث، هرگز مدینه را ترک نگفت، چرا که می‌بایست نام رسول خدا(ص) - یا دست کم، صحابیان - نقطهٔ پایانی سند همهٔ احادیث باشد و این یعنی پایان همهٔ راه‌ها به مدینه! دانشمندان و محدثان چون حج به جا می‌آوردند، به مدینه و زیارت آرامگاه بازپسین‌رستادهٔ مدنی شتافتند و پناهگاه‌های بی‌جاننده از آنحضرت و فی‌صحبان و تابعان - همه - در مدینه بود.^۱ به همین ملاحظاتی، مالک خود را در سرچشمهٔ جوشان دانشهای آن روز جهان اسلام می‌دید و بیرون شدن از آنجا را برای دانش‌اندوزی، بیرون شدن کاشانی در جست‌وجوی قالی و کرمانی در طلب زیره و هجری در پی تمر می‌دانست!!

باری، مالک که نزدیک به هفده سالگی، در سال ۱۱۰ هجری قمری، دانشجویی‌اش را آغاز^۲ و در مسجد النبی، از هفتاد شیخ حدیث، خوشه‌چینی کرده بود،^۳ هنوز ۲۵ سالی^۴ بیش نداشت که یک سال پس از مرگ نافع، بردهٔ عبدالله بن عمر و راوی برجستهٔ اهل سنت در عصر خویش، حلقه‌ای در مسجد النبی بنیاد نهاد.^۵

او در این مسیر چنان پیش تاخت که به گفتهٔ عبدالرحمن بن مهدی، محدث بزرگ اهل سنت، مورد اعتمادترین کس در کار گزارش حدیث نبوی بود^۶ و به گفتهٔ خودش، کم پیش می‌آمد کسی که روزگاری آموزگار مالک بود، بعدها سراغش نیاید و از شاگرد دیروزش سود

۱. مالک، ص ۹۸.

۲. تاریخ الاسلام، ص ۳۱۸.

۳. حلیه الاولیاء، ج ۶ ص ۳۲۳.

۴. یا به تعبیر ذهبی، بیست و چند سالی بیش نداشت که در صدر مجلس تعلیم قرار گرفت. نک: تاریخ الاسلام، ص ۳۲۲.

۵. سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۷۴ و ۱۲۷؛ العقد الفرید، ج ۲، ص ۲۳۳ و حلیه الاولیاء، ج ۶ ص ۳۱۹. برخی گفته‌اند، این حلقه

هنگامی که هنوز نافع زنده بود، برپا (سیر اعلام النبلاء، همان، ص ۷۴) و حتی بزرگ‌تر از حلقهٔ نافع بود (الدیاج المذهب،

ص ۶۴).

۶. حلیه الاولیاء، همان، ص ۳۱۸.

نبرد! شاید درنگ در این بزرگیهای او در دنیای حدیث و دانش فقه که پس از این بدان خواهیم پرداخت، کسانی را برانگیخته باشد تا حدیثی مرفوع را که راویان اهل سنت از زبان رسول خدا(ص) درباره دانشمندی مدنی گزارش کرده‌اند که مردم از چهار گوشه جهان، برای خوشه‌چینی، نزدش خواهند شتافت،^۲ بر مالک بن انس تطبیق دهند و او را مصداق این پیشگویی بدانند و بشناسند و بشناسانند.^۳

با این همه و با آنکه رجالی برجسته اهل سنت، یحیی بن سعید قَطَّان، کسی را تا مالک زنده بود، برتر از او نمی‌دانست،^۴ مالک در کار نقل و نشر حدیث، آدابی آموزنده و گوارا داشت: ۳- ۱. چون می‌خواست حدیث رسول خدا(ص) را بر زبان آورد، نخست وضو می‌ساخت. جامه نیکو می‌پوشید و موهای چهره‌اش را شانه می‌زد. تن شست‌وشو می‌داد و بخور و بوی خوش به کار می‌برد.^۵

۳- ۲. هنگام نقل حدیث نبوی، به کسی رخصت نمی‌داد صدایش را بالا آورد و بانگ زند و چنین کاری را با استناد به آیه شریفه «لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی»،^۶ حرمت‌شکنی در حق آن حضرت می‌دانست.^۷

۳- ۳. در مسیر ارج نهادن به حدیث رسول خدا(ص)، هرگز بی‌طهارت حدیث نمی‌گفت.^۸
 ۳- ۴. هنگام نقل حدیث نبوی، از لغزش در جابه‌جا کردن و جابه‌جا گفتن حروفی همانند - از جمله، باء و تاء و یاء - که «تصحیف» آفرین بودند، می‌ترسید.^۹

۱. مرآة الجنان، ج ۱، ص ۲۹۰.

۲. الجامع الصحیح (سنن الترمذی)، ج ۵، ص ۴۷، ح ۲۶۸۰؛ تهذیب الکمال، ج ۲۷، ص ۱۱۷؛ تهذیب الاسماء و اللغات، ق ۱، ج ۲، ص ۷۶ و سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۵۵ - ۵۶.

۳. سیر اعلام النبلاء، همان، ص ۵۶ - ۵۷؛ الجامع الصحیح، همان و تهذیب الکمال، همان.

۴. حلیة الاولیاء، ج ۶، ص ۳۲۱.

۵. همان، ص ۳۱۸ و تهذیب الاسماء و اللغات، ق ۱، ج ۲، ص ۷۶.

۶. حجات، آیه ۲.

۷. صفة الصفوة، ج ۲، ص ۱۲۱ و تهذیب الاسماء و اللغات، ق ۱، ج ۲، ص ۷۶.

۸. سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۹۶ و حلیة الاولیاء، ج ۶، ص ۳۱۸.

۹. حلیة الاولیاء، همان و سیر اعلام النبلاء، همان، ص ۱۰۷.

۳- ۵. چون سر جای خود آرامش می‌یافت، با وقار و هیبت، حدیث می‌گفت^۱ و به انگیزه بزرگداشت سخن رسول خدا(ص)، از حدیث گفتن در راه یا شتابان و ایستاده گفتنش دوری می‌کرد.^۲

۳- ۶. چون در حدیثی دو دل می‌شد، همه‌اش را نادیده می‌گرفت و سر تا پای آن را رها می‌کرد.^۳

۳- ۷. از استاد تأثیرگذار خود، عبدالله بن یزید بن هرمز که پس از این هم از او خواهیم گفت، به نیکی آموخته بود که دانشمند راستین و سودمند باید با گفتن «نمی‌دانم»، در کنار فروتنی و خاکساری خود، پیرامونیان خود را به این منش نیکو وادارد و «نمی‌دانم» را سنگر و پناه خود و آنان کند^۴ و هم از این رو بود که مانند اندک عالمان با عمل و واعظان وفادار به موعظه خویشتن، فراوان و به آسانی می‌گفت: نمی‌دانم، تا آنجا که به گفته شاگردش، عبدالله بن وهب، می‌شد با «نمی‌دانم»های او، چندین دفتر را پر کرد!^۵ چنان که از ۴۸ پرسش، به ۳۲ تا از آنها پاسخ داد: نمی‌دانم!^۶

۳- ۸. از زیاده‌روی کردن در پراکندن حدیث دوری می‌کرد، تا جایی که در هفتاد روز، شصت حدیث گفت و همین اندازه را هم فراوان می‌دانست!^۷ و انبوهی حدیث را میان کوفیان و مردم سرزمین عراق، به ضرب شبانه سکه و خرج کردن روزهنگامش مانند می‌کرد!!^۸

۳- ۹. مالک که محدث بزرگ اهل سنت، ابوداود سجستانی، مراسیلش را از مراسیل سعید بن مسیب و حسن بصری نیز گرامی‌تر و صحیح‌تر می‌دانست،^۹ از محدث برجسته

۱. حلیة الاولیاء، همان.

۲. همان.

۳. همان، ص ۳۲۲ و تهذیب الاسماء و اللغات، ق ۱، ج ۲، ص ۷۶.

۴. سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۷۷.

۵. همان، ص ۱۰۸ و حلیة الاولیاء، ج ۶، ص ۳۲۳.

۶. سیر اعلام النبلاء، همان، ص ۷۷.

۷. همان، ص ۱۱۴.

۸. همان.

۹. الدیاج المذهب، ص ۶۶.



دوران خود، عمرو بن دینارمکی، حدیث نبوی نشنید و نقل نکرد، زیرا او را دید که ایستاده حدیث می‌گوید و مالک این گونه حدیث گفتن و حدیث شنیدن را دور از پاسداشت و گرامیداشت سخن رسول خدا(ص) می‌دانست.^۱

۴. مالک و فقه و فتوا

با آنکه مالک در مسیر فراگیری دانش فقه، آموزگاران پرشمار و گوناگونی چون ابن هرمز، نافع، زهری و ابوالزناد را تجربه کرده بود،^۲ از آنجا که رنگ چهره اندیشه‌های اینان، حدیث‌محور و پیروی از آثار به جا مانده از پیشینیان بود که کمتر اجتهاد و اعمال نظر را برمی‌تافت، نزد دو تن دیگر هم شاگردی کرد و فقه متکی به رأی را آموخت؛ یحیی بن سعید انصاری و ربیع بن عبدالرحمن.^۳ البته تأثیری که این دومی - با دانش گسترده و بیان خوش و رسایش - بر مالک داشت، ویژه و یگانه بود.^۴

بدین ترتیب، مالک در مسیر یک مکتب فقهی قرار گرفت که بیش و پیش از همه، حدیث را در سایه‌سار اجماع اهل مدینه، پذیرفتنی و پر بها می‌دانست.^۵ این سخن استادش ربیع بیانگر نیرومندترین ستون خیمه فقه مالک بود:

نقل هزار تن از هزار تن - یعنی اجماع دانشمندان مدینه - بهتر از نقل یک تن از یک تن دیگر - یعنی حدیث و خبر واحد فاقد پشتوانه اجماع - است!^۶
با این همه، اندک اندک مشرب فقهی ربیع، چنان بر رأی استوار شد که رویارو با فتاوی پیشینیانی از صحابیان و تابعیان شد که سخنان و اندیشه‌های فقهی‌شان بزرگ و ارجمند شمرده می‌شد؛^۷ رویکردی که با مخالف‌خوانی لیث بن سعد، عبدالعزیز بن عبدالله و خود

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۶۷.

۲. مالک، ص ۸۸ - ۹۲.

۳. همان، ص ۹۲.

۴. همان، ص ۹۲ - ۹۳.

۵. ترتیب المدارک، ج ۱، ص ۶۷ - ۷۵.

۶. همان، ص ۶۶ مالک، ص ۹۵ و ابن جلاب بصری، التفریح، اول، بیروت، دار الغرب الاسلامی، ۱۴۰۸ ق، ج ۱، ص ۸۵.

۷. مالک، ص ۹۳.

مالک، رو به رو^۱ و سبب شد این شاگرد راه خود را از آن استاد جدا و کم‌کم مجلس درس خود را مستقل کند^۲ و در پی آن، پرخاش ربیعه را هم بشنود.^۳

البته تندروی ربیعه در عمل به رأی، گرچه احتیاط و پرهیز دیگران را از او در پی داشت^۴ و او را نزد عراقیان، «ربیعة الرأی» کرد،^۵ چنان نبود که ابوحنیفه در پیش گرفته بود. به همین روی، همه گردآوردندگان صحاح شش‌گانه اهل سنت از او روایت و نقل کردند،^۶ در حالی که احادیث ابوحنیفه را تنها ترمذی و نسائی به رسمیت شناختند.^۷

باری، آنچه در این نوشته، محور و گرانیگاه سخن است، نه بازخوانی پرونده مکتب فقهی مالک، که یادآوری آداب نیکوی او در کار تفقه و فتوا دادن است؛ آدابی که شرح پاره‌ای از آنها چنین است:

۴ - ۱. همواره یکی از برجسبهای تکراری که چونان یک شعار پرشور و غوغا، از سوی کسانی که «مشهورات» را چون «مقدسات» می‌شمارند و هم از این روی، خود را از هر گونه تحقیق و تتبعی آسوده می‌کنند، به دامان پیشوایان فقهی اهل سنت نصب شده است و می‌شود، باورمندی آنان به تصویب - نه تخطئه - در کار استخراج و اعلان احکام دینی است. جدا از دیگر رهبران فقهی گرایش یاد شده که اینک با آنان کاری نداریم،^۸ گفتارها و رفتارهای مالک، بهترین گواه نادرستی جزم اندیشی‌اش در حوزه فقه و فتواست. او هر گاه می‌خواست فتوا دهد، این آیه را که فریاد می‌زند خواننده‌اش مدعی یقین و «تصویب» و صد درصدی

۱. همان، ص ۹۶.

۲. همان، ص ۹۷.

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۷۷.

۴. همان، ج ۶ ص ۹۳ و تهذیب الکمال، ج ۹، ص ۱۳۰.

۵. تهذیب الکمال، همان، ص ۱۲۹ و مالک، ص ۹۳.

۶. تهذیب الکمال، همان، ص ۱۲۳ و ۱۳۰.

۷. همان، ج ۲۹، ص ۴۱۷ و ۴۴۵.

۸. در این باره، نک: سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۱۶۱ و ابن قیم الجوزیة، اعلام الموقعین، بی‌جا، بیروت، دار الجیل، ۱۹۷۳ م،

ج ۱، ص ۳۹.

بودن اندیشه‌اش نیست، تلاوت می‌کرد: ^۱ «ان نظن الا ظناً و ما نحن بمستیقین»، ^۲ چنان که خود را بشری می‌دانست که گاه می‌لغزد و گاه درست می‌گوید و باید اندیشه‌هایش را با قرآن و سنت سنجید و پالایش کرد. ^۳

۴ - ۲. چنان در فتوا دادن، اهل درنگ و احتیاط بود که می‌گفت: هر کس می‌خواهد پاسخ پرسشی را بدهد، نخست باید خود را به بهشت و دوزخ بنمایاند و بداند راه رهایی‌اش در روز رستاخیز چیست و سپس پاسخ دهد. ^۴ هم از این روی بود که از میان چهل مسئله‌ای که از او پرسیدند، تنها به پنج‌تایشان پاسخ داد! ^۵ در این باره، داستانها گفته‌اند که آموزنده و شیرین است و ما یکی از آنها را در اینجا یادآوری می‌کنیم:

مردی از مردم مغرب، ^۶ از راهی چنان دور، به مدینه آمد و پرسشی از همشهریهای خود را به مالک رساند. مالک پاسخ داد: نمی‌دانم، زیرا چنین مشکلی تاکنون در شهر ما پیش نیامده است و از مشایخ خود نیز چیزی در این باره نشنیده‌ام. فردا بیا! چون فردا فرا رسید، آن مرد مغربی که بار سفر خود را بسته و بر چهارپایی نهاده بود، آمد تا پاسخ خود را بگیرد و راهی شود، اما مالک یک بار دیگر گفت: پاسخ را نمی‌دانم! آن مرد نالید: از پیش کسانی آمده‌ام که می‌گفتند دانان از تو و من نیست و اتموی گویند نمی‌دانم؟! لالک‌ه‌بمی ترس ولرگفت:

چونخ شهر بتزگشتی به آنهلگوما لکگفتمی توانهه خوبی پاسخ سششان ولدهم! ^۷

۴ - ۳. تا نمی‌گفت: «لا حول و لا قوة الا بالله» فتوا نمی‌داد. ^۸

۱. حلیة الاولیاء، ج ۶ ص ۳۲۳.

۲. جائیه، آیه ۳۲.

۳. تاریخ الاسلام، ص ۳۲۷.

۴. الدیاج المذهب، ص ۹۶.

۵. سیر اعلام النبلاء، ج ۸ ص ۷۷.

۶. جغرافی دانان سده‌های گذشته، سرزمین مصر را جدا از آفریقا و مرز این قاره را پایان مصر تا سرزمین تونس می‌دانستند.

از اینجا به بعد راکه سرزمینهای الجزایر و مراکش کنونی‌اند، «مغرب» می‌نامیدند. نک: یاقوت حموی، معجم البلدان، بی‌چاپ،

بیروت، دار صادر، بی‌تا، ج ۵، ص ۱۶۱.

۷. حلیة الاولیاء، ج ۶ ص ۳۲۳ و ترتیب المدارک، ج ۱، ص ۱۴۵ - ۱۴۶.

۸. تاریخ الاسلام، ص ۳۲۶.

۴-۴. چنان که پیش تر هم گفتیم، پیش کشیدن پای رأی را به حوزه فقه نمی‌پسندید و در این کار، چنان جدی و بی‌تعارف بود که به تندی از قاضی ابویوسف، شاگرد نامدار ابوحنیفه و قاضی القضاة عصر هارون الرشید، آن هم رو در روی خلیفه یاد شده که ابویوسف را «قاضی ما» (و عنصری حکومتی که باید پاسش را داشت و از او حساب برد) معرفی کرده بود، انتقاد کرد.^۱ او در این سخنانش بیشتر رفتگرفته هر مکتب (ابوحنیفه را هم به استناد فتاوی‌های تند خود گرفت^۲ و در یک اظهار نظر کلی، اصحاب رأی را دشمنان دین خدا دانست.^۳

با این همه، مالک خود نیز - شاید چون دید نه عمل اجماعی دانشمندان مدینه که بیشتر مقلد و پیرو آثار پیشینیان خود بودند و نه حدیث که خود نیز چون با سلیقه‌ها و رویکردهای اهل سنت پذیرفتن و پذیرفتن‌الایشی یافت و کمتر و کمتر شناسایی توانپنداسخگوی پرسشهای روزافزون و بدون پیشینه در آثار و اخبار به جا مانده از «سلف صالح» باشد - به رأی روی آورد، تا آنجا که یحیی بن معین، محدث و رجالی برجسته اهل سنت، او را نه «صاحب سنت»، که «صاحب رأی» می‌دانست^۴ و لیث بن سعد نیز هفتاد فتوایش را به پشتوانه رأی و رو در روی سنت رسول خدا (ص) برمی‌شمرد.^۵

چنین می‌نماید که مالک در آغاز و پایان رویارویی‌اش با رأی و پذیرش آن، همان راهی را پیمود که کمتر از یک سده پس از او، پیشوای ظاهریان، داود بن علی بن خلف رفت؛^۶ یک مبنای مهم فقهی در مذاق اهل سنت را نخست نپذیرفت، اما پس از گرفتار شدن به مناسباتی که فقه اهل سنت و هر فقه کم و بیش نزدیک به آن را زمینگیر می‌کند، همان را در پایان در پیش گرفت!

به دیگر سخن، مالک بن انس و داود بن علی در پایان به همان جایی رسیدند که ابوحنیفه در آغاز رسیده و بدان پی برده بود و هر چند شدت و ضعف گرایش این سه تن به آن «مبدأ

۱. تذكرة الحفاظ، ج ۱، ص ۲۱۰.

۲. حلیة الاولیاء، ج ۶، ص ۳۲۵.

۳. همان، ص ۳۲۷.

۴. التفریح، ج ۱، ص ۸۴ و محمود ابوریة، اضاءة على السنة المحمدية، پنجم، بیروت، مؤسسة الاعلمی، بی‌تا، ص ۲۲۹.

۵. همانها.

۶. الانساب، ج ۴، ص ۹۹ و خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، بی‌جا، بیروت، دار الکتب العلمیة، بی‌تا، ج ۸، ص ۳۷۴.

تصدیقی فقهی» یکسان نبود، مالک در بستر مرگ می‌گریست و آرزو می‌کرد کاش هرگز به کمک رأی، فتوا نداده بود^۱ و این در حالی بود که احمد بن حنبل، با همه حدیث‌مداری و رأی‌ستیزی‌اش، افزون بر حدیث مالک، رأی او را هم تأیید می‌کرد!^۲

۵. موطأ؛ شاهکار ماندگار مالک

بی‌گمان این عنوان برای آنان که هواخواه مالک بن انس و به ویژه پیرو مکتب فقهی اویند، خوشایند و گوارا و برای آنان که درون و بیرون از دایره اهل سنت، نه از معتقدان، بلکه از منتقدان مالک‌اند، ناخوشایند و ناگوار است. اما باید به هر دو دسته هشدار دهیم، شتاب نکنند و راه درنگی بایسته را پیش گیرند، تا دریابند رازهای این ماندگاری در چیست و تنها همانها را - بیرون از تیرگیهای تعصب در هواخواهی یا بدخواهی از این و آن - الگوی آفرینشهای علمی و هنری خود کنند.

در کوره راههای پرفراز و نشیب دانش و نگارش، همواره چند راهزن دلهره‌آور و زیانمند کمین کرده و در آستانه ربودن گزیده‌ترین کالاهایند:

(الف) خودبزرگ‌بینی: ایستگاه آغازین هر دانش و دانستنی، نادانی و تهیدستی از هر گونه آگاهی است، چرا که «والله اخرجکم من بطون امهاتکم لا تعلمون شیئاً»^۳. اما این، همه داستان نیست! چون کاروان دانستن و خوشه چیدن روانه می‌شود، گردنه‌هایی ترسناک را پیش رو دارد که یکی از سخت‌ترینهاشان، خودخواهی و خود برتر بینی است. دانش از نادانی آغاز می‌شود، از غرور و سرکشی می‌گذرد و در پایان، برای شماری اندک از دانشمندان راستین که خود را برابر گستردگی اقیانوس دانش و کمتر از قطره بودن دانسته‌های خود، سرگشته و وامانده می‌بینند، به خانه فروتنی و شکسته‌نفسی می‌رسد.

(ب) همه ما انسانها خودمان و هر چه را که در پیوند با خودمان است، دوست داریم، هر چند که در نگاه دیگران، سر تا پا کاستی باشیم و باشند! در این حال و هوا، زبان حال ما، زبان حال آن خارپشت مادر است که دست بر پشت پر خار و زخم‌آفرین فرزند خود می‌کشد و از

۱. جذوة المقتبس، ص ۳۲۵.

۲. تاریخ الاسلام، ص ۳۲۳.

۳. نحل، آیه ۷۸.

نرمی بسیارش به وجد می‌آید! هم از این روی است که ما در برابر هر چه که خرده‌گیری از خویش و آثار خویشش می‌یابیم یا می‌پنداریم، ایستادگی می‌کنیم و چه بسا دست به تیغهای ساخته و شمشیرهای آخته می‌بریم!

در نگاه اهل قلم و نگارش و دانش، چیزی عزیز کرده‌تر و محبوب‌تر از کتابها و نوشته‌های آنان نیست و هر گونه خدشه در زیر و بم و بالا و پایین آنها، گزنده و تلخ جلوه می‌کند. در این مسیر، کمتر نویسنده‌ای - به رغم شعارهای تکراری و نخ‌نما - انتقاد و خرده‌گیری را با آغوش باز می‌پذیرد، تا چه رسد که خود دست به کار شود و اثر خود را نقد کند!

ج) همه ما انسانها، در مسیر زندگی و به فراخور حال و جایگاه خود، دست کم، باید یکی از این چهار آوردگاه را با ابلیس تجربه کنیم: قدرت، شهوت، ثروت و شهرت. اهالی کوی قلم از هر آوردگاهی هم که از این میان، جان به در ببرند، بیش از همه، در آوردگاه شهرت و سری میان سرها درآوردن می‌لغزند و نامشان از سیاهه دانشمندان راستین و خدایی خط می‌خورد. شهرت‌طلبی و آوازه‌خواهی - گاه - چنان فریبنده است که نویسنده‌ای را وامی‌دارد، به آسانی سرکشیدن لیوانی آب، میوه رنجهای علمی و تحقیقی دیگران را به نام خود کند و گرفتار «سرقت ادبی» شود. آنانی هم که تن بدین مایه از پستی نمی‌دهند، بدشان نمی‌آید محصول کار خود را بر سر دستها ببینند و ستایششان را از این و آن بشنوند! بالا رفتن پیاپی شمارگان و پی‌درپی شدن نوبتهای چاپ که افزون بر شهرت، ثروت را هم با خود به ارمغان می‌آورد، برای بسیاری از ساکنان کوی قلم، خواستنی، بلکه بتی پایدار در بتخانه رنگارنگ دل و «می‌خواهم» هاست!! ایستادگی در برابر چنین حس خطرناک و خواسته لغزش‌آفرینی، هنری نیست که در توان هر کس بگنجد و نیازمند «مدد فیض روح القدس» است که جز پس از سالها تهذیب نفس و پیراستن سراچه دل از مهمانیهای گاه و بی‌گاه ابلیس، به دست نمی‌آید.

* * *

موطاً، اثر نامدار مالک - تا آنجا که یک نوشته حدیثی آمیخته با اندیشه‌ها و فتوهای فقهی محدث و فقیه یاد شده است - کتابی است مانند دیگر نوشته‌ها که کسانی سخت آن را ستوده‌اند و کسانی نیز نقدش کرده‌اند. احادیثش در دیگر منابع هم هست و فتاوایش هم چیزی است در کنار آن همه فتوا در گذشته‌ها و این همه فتوا در حال و آینده!

آنچه در این میان، ارزشمند است و کمتر به دیده حیب و رقیب این کتاب می‌آید، همان

پشتوانه‌های اخلاقی و ارزشی‌ای است که دست به دست هم داده و نوشته‌ای آفریده‌اند که در تاریخ بماند و آیندگان را هم نه تنها به خلق دیگر آثار این چنینی در حوزه حدیث و فقه که چه بسا هم بسیار و هم بهتر و گسترده‌تر از موطأ باشند،^۱ که به الگوگیری از چنان پشتوانه‌های ارجمند اخلاقی فرا بخواند.

مالک در گام نخست - گرچه گزارشهای تاریخی در این باره، هم‌آوا و یکصدا نیستند - موطأ را با گزینشی که میان صد هزار حدیث^۲ انجام و جانب کیفیت را بر جاذبه کمیّت برتری داد، در حجم چهار^۳ یا نه^۴ و یا ده هزار حدیث^۵ گردآورد، اما چون دلبسته حقیقت مطلب و صحت حدیث بود، پیش از آنکه دیگران نقدش کنند، خود آستین همت بالا زد و بی‌آنکه از سرزنشهای احتمالی هم‌قطاران معاصر یا رقبای آینده بیمی به خود راه دهد، دلیرانه آنها را با سنجشهایی که در پناه مراجعه به قرآن کریم و سنت نبوی و نیز اجماع اهل مدینه انجام می‌داد، پیراسته و تهذیب و حذف می‌کرد، تا آنجا که شمارشان را به هزار و سرانجام به پانصد عدد رساند^۶ و اگر زندگی‌ای دیرپاتر می‌داشت، چه بسا که همه آنها را دور می‌انداخت و کتابی را که با آن همه سختی و تلاش، پس از چهل^۷ یا شصت سال^۸ تجربه حدیث‌شناسی و حدیث‌گویی نگاشته بود، یکسره پاک می‌کرد!!^۹

این کار مالک که در نگاه سطحی و ظاهرینانه نخست، اقدامی نابخردانه و رشته کردن

۱. چنان که ابن ابی‌یحیی کتابی با نام موطأ نوشته بود که چندین برابر موطأ مالک حجم داشت! نک: تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۲۴۷.

۲. جلال‌الدین سیوطی، تنویر الحوالک، بی‌چا، بیروت، دار الفکر، بی‌تا، ج ۱، ص ۶ و عبدالعظیم زرقانی، شرح الزرقانی علی موطأ الامام مالک، اول، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۱ ق، ج ۱، ص ۱۲.

۳. ترتیب المدارک، ج ۱، ص ۱۹۳.

۴. تنویر الحوالک، ج ۱، ص ۶ و شرح الزرقانی، ج ۱، ص ۱۲.

۵. همانها و الدیاج المذهب، ص ۷۲.

۶. تنویر الحوالک، ج ۱، ص ۶ و شرح الزرقانی، ج ۱، ص ۱۲ و ترتیب المدارک، ج ۱، ص ۱۹۳.

۷. تنویر الحوالک، همان و الدیاج المذهب، ص ۷۳.

۸. تنویر الحوالک، همان و حلیة الاولیاء، ج ۶، ص ۳۳۱.

۹. ترتیب المدارک، ج ۱، ص ۱۹۳ و الدیاج المذهب، ص ۷۲.

همه بافته‌ها می‌نماید، به خوبی نشان‌دهنده آزادی و رهایی او از کمند پرگره و درهم تنیده تعصب و خودخواهی است و تنها کسانی که توان دارند به چنین اقدامی انتحارگونه و خودکشی مانند دست زنند، می‌توانند کار بزرگ مالک را پیش پا افتاده بدانند. وی - همچنین - در پیوند با کتاب موطاً، با پیشنهادی بس وسوسه برانگیز و برانگیزاننده رگ جاه‌طلبی و آوازه‌خواهی، رو به رو شد که به نیکی در برابرش ایستادگی کرد و سربلندی‌ای جاودانه را در تاریخ، برای خود، به یادگار نهاد:

به نظر می‌آید، ابوجعفر منصور که خلیفه‌ای حدیث‌دان و فقه‌آشنا و فاضل نیز بود، چون از برخاستن گرد و خاکهای غلیظ تعددها، تشتتها و تعارضات فتاوی فقهای سرزمین پرغوغای عراق در همه زمینها (!) و نیز دیگر سرزمینها آگاه شد، در صدد برآمد با تقلید از خلیفه سوم مسلمانان صدر اسلام که سیاست توحید مصاحف را پی گرفت، سیاست توحید مکاتب فقهی را در پیش گیرد و آن همه رنگارنگی را به سوی یک‌رنگی و یکدستی براند. وی به همین انگیزه و پیش از آنکه در سال ۱۵۰ هجری قمری به مدینه بیاید،^۱ در سال ۱۴۸ هجری قمری، از مالک خواست کتابی بنویسد که مردم را از آن همه سرگردانی و غوغا و درگیری رها کند و او نیز پذیرفت^۲ و کار خود را در سال ۱۵۹ هجری قمری، یک سال پس از مرگ خلیفه یاد شده عباسی، به پایان رساند.^۳

اما آنچه هنرنمایان مالک بود، نه نگارش این کتاب بود که خود پیش از دیگران، به کاستیهایش پی برد؛ کار بزرگ او هنگامی آغاز شد که افزون بر منصور عباسی،^۴ مهدی عباسی،^۵ هارون الرشید^۶ و حتی براساس برخی گزارشها که یا باید نادرست باشد و یا نیازمند توجیه است، مأمون عباسی^۷ نیز به او پیشنهاد دادند، با صدور بخشنامه‌ای حکومتی، همه

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۱۱۲.

۲. همان، ص ۱۱۱؛ الجرح و التعديل، مقدمه، ص ۱۲ و مالک، ص ۱۸۰.

۳. ترتیب المدارک، ج ۱، ص ۱۹۲ و مالک، همان.

۴. سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۷۸.

۵. همان.

۶. همان، ص ۹۸ و حلیة الاولیاء، ج ۶، ص ۳۳۲.

۷. حلیة الاولیاء، همان، ص ۳۳۱.

مردم را به گردن نهادن به موطاً وادارند و در خانه و دهان گویای دیگر فقها بسته شود؛ مالک بماند و موطاً و جهانگیر شدن نامشان!! اما او جوانمردانه نپذیرفت و حکیمانه پوزش آورد که: مردم در چهار گوشه جهان اسلام، احادیثی شنیده و رد و بدل و دست به دست کرده‌اند و هر گروه بدانچه یافته، عمل کرده و دین خود را سامان داده است. افزون بر اینکه باز داشتن آنان از باورهایشان، کاری سخت و تنش‌زاست. پس مردم را با آنچه بدان خو گرفته‌اند، واگذار!^۱

تنها خدای بزرگ می‌داند و تجربه‌های تلخ بشری از آنچه در کتابهای تاریخی بازتاب یافته یا کم و بیش، افزون بر شنیده‌ها، به دیده‌ها هم آمده است گواهی می‌دهد، اگر مالک این پیشنهاد اغواگر و فریبنده را می‌پذیرفت و در کنار چرب و شیرین زودگذر شهرت و ریاست و رضای حس جاه‌طلبی، ننگ تاریخی‌ای را برای خود می‌خرید، با پا در میانی سیاست سرکوبگر عباسیان نخست که هنوز خلفایی مقتدر و مستقل را در بغداد داشتند، چه فاجعه‌ای برای اصحاب فرهنگ و ارباب قلم، در سده دوم هجری پیش می‌آمد و یک بار دیگر، چگونه سرخی قطرات خون فرهیختگانی که هیچ‌گاه گناهی جز خواندن و دانستن و فهمیدن ندارند، جای خالی سیاهی قطرات جوهرشان را پر می‌کرد و چه بهانه‌ها برای ریشخند کردن اسلام که همواره در نگاه کج‌فهمان یا بدخواهان، همان جنایتهایی جا زده شده است که شیادان و تخت‌پرستان به نامش کرده‌اند، به دست مستشرقان و منتقدان دین‌باوری و آیین‌مندی، با بر سر نیزه کردن پیراهن «اسلام خشونت» می‌افتاد!

شاید همین بزرگواری و اخلاص‌کیشی مالک بود که سبب شد کتابی که نخستین منتقدش خود نویسنده و گردآورنده‌اش بود، همواره در کانون توجهات دانشمندان سده‌های پس از درگذشت مالک، در طول تاریخ قرار گیرد^۲ و داستانش داستان ماندگاری کتاب قوانین الاصول، اثر نامدار فقیه بزرگ شیعه، مرحوم میرزای قمی شود:

... اما تألیفات آن بزرگوار، بسیار و مقبول انظار است. از جمله تألیفات او، کتاب قوانین الاصول است... و آن کتاب، شهره امصار و اعصار و مقبول انظار فضلاء و روزگاران اهل کربلا و اصول‌پلایش از او همه آن دق‌متمانت

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۷۸.

۲. همان، ص ۸۳ - ۸۸.

ننوشته‌اند و اکنون مدار تدریس و تدرس علمای امامیه بر آن کتاب است. معروف است که علما دوازده هزار غلط لفظی بر کتاب قوانین گرفته‌اند... علمایی که بعد از میرزا آمده‌اند، ردود بسیار بر قوانین نوشته‌اند، مانند شیخ محمدتقی در حاشیهٔ معالم و برادرش، شیخ محمدحسین در فصول و حاجی کلباسی در اشارات و استاد مؤلف در ضوابط و حاجی ملا احمد نراقی در مناہج و شیخ مرتضی در رسائل خود... .

مؤلف گوید که: سبب اشتهار کتاب به سبب مصالح کامله الهیه است که اکثر آن حکم و مصالح بر ما مخفی است، بی‌یما اینکه صفای نفس و خلوص نیت را غالباً در آن، مدخلیت است. چه کتاب مدارک چندان تحقیق ندارد، لیکن از صفای نفس مؤلفش مشهور گشته، به جهت زیادتی خلوص نیت که آن بزرگوار داشته...^۱

نکته‌ای که جا دارد همین جا بازگویش کنیم، توجه مالک در کار گردآوری کتاب موطاً به حدیث امام صادق (ع) است.^۲ در نسخه‌های هزار حدیثی این کتاب که هم اینک بدانها دسترس داریم، به ویژه در بخش کتاب حج،^۳ از آن حضرت چند روایت گزارش شده است^۴ که بی‌گمان در نسخه‌های نخستین و پیش از پیرایشش، بسی بیشتر و انبوه‌تر بوده است. اهمیت این کار مالک هنگامی آشکار می‌شود که بدانیم او در کار جرح و تعدیل و نقد راویان، سختگیر^۵ و بنیادگذار دانش جرح و تعدیل راویان در مدینه بود^۶ و جز از محدثان و راویان «ثقه» و شایستهٔ اعتماد، روایت نمی‌کرد.^۷

۱. محمد تنکابنی، قصص العلماء، دوم، تهران، انتشارات علمیهٔ اسلامیة، ۱۳۶۴ ش، ص ۱۸۲ - ۱۸۳.

۲. حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۱۹۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۴۹ و تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۷۷ و ج ۲۷، ص ۹۴.

۳. رجال صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۲۱.

۴. نک: مالک بن انس، الموطأ، بی‌جا، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۶ ق، ج ۱، ص ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۶۴، ۳۷۲ (دو بار)، ۳۷۴، ۳۸۵ و ۳۹۴.

۵. سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۷۳ و تهذیب الکمال، ج ۲۷، ص ۱۱۱.

۶. کتاب الثقات، ج ۷، ص ۴۵۹.

۷. همان و سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۷۱ - ۷۲ و ۷۳.

نیز باید به یاد داشته باشیم، با آنکه براساس یک اعلان رسمی از سوی امام صادق(ع)، سخنان آن حضرت و دیگر پیشوایان پاک‌نهاد اهل بیت(ع)، در واقع دارای سندی متصل و منتهی به رسول خدا(ص) است،^۱ چون آن حضرت گاه خود را به صورت رسمی، ملزم به ذکر سند نمی‌دید و مستقیماً از رسول خدا(ص) یا دیگر پدران خود نقل سخن می‌کرد، روایاتش در چشم محدثان و روایان «سندمحور» عصرش، مرسل و فاقد اعتبار تلقی می‌شد!

به همین بهانه کسی را شش‌نیدن حدیث نزد تن- از جمله مطهراد(ع) می‌رفت، بلوخی خندیدند و آن تقلد ریستخی بن سعید قطنی آن حضرت با آنکه خودش از روایان آن جناب نیز بود است،^۲ بچرکین شدن دل‌بخاری و عدو روایتش از آن بزرگ‌گویی انجامید!^۳

البته چنین رویکرد نامهربانانه و بهانه‌جویانه به شخصیت و حدیث امام صادق(ع)،^۴ به خرده‌گیری ذهبی از منتقدان آن جناب راه برد^۵ و ابن حجر عسقلانی نیز به چند قرینه، از جمله سخن ستایش‌آمیز مالک از آن حضرت، از امام صادق(ع) دفاع کرد.^۶

مالک بن انس روایات دیگری را نیز از امام صادق(ع) گزارش کرده که بیرون از موطأ، در کتبی چون الروض المعطار،^۷ تهذیب الکمال،^۸ حلیة الاولیاء^۹ و امالی صدوق،^{۱۰} بازتاب یافته‌اند.

۱. ابوجعفر کلینی، الکافی، بی‌جا، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۰۵ ق، ج ۱، ص ۵۳ ح ۱۴.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۶ ص ۹۱.

۳. تهذیب الکمال، ج ۵ ص ۷۶.

۴. همان و ج ۳۱، ص ۳۳۰ و تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۰۴.

۵. تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۹۷ و تهذیب التهذیب، همان، ص ۱۰۳.

۶. البته بخاری با آنکه یحیی بن سعید قطنی، عثمان بن عمر بن فارس را نمی‌پسندید (نک: تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۱۳ و

تهذیب الکمال، ج ۱۹، ص ۴۶۳)، از او در صحیح خود، روایت کرده است (نک: تهذیب الکمال، همان، ص ۴۶۱ و ۴۶۴).

۷. سیر اعلام النبلاء، ج ۶ ص ۲۵۶.

۸. تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۰۴ - ۱۰۵.

۹. ص ۲۹۲.

۱۰. ج ۵، ص ۸۵.

۱۱. ج ۳، ص ۱۹۳.

۱۲. ص ۱۴۳ - ۱۴۴ و ۱۳۵ - ۱۳۶.

۶. مالک و علم کلام

با گسترش اسلام در پی هجوم تازیان به مرزهای شمال، شمال شرقی و شمال غربی شبه جزیره عربستان، افزون بر راه یافتن اسلام به سرزمینهای ایران، سوریه، شمال آفریقا و در سده‌های بعد، به مرزهای هند و چین و درون قاره اروپا، پدیده «برخورد فرهنگی تمدن‌ها» نیز پیش آمد. کسان بسیاری از نومسلمانان سرزمینهای تازه گشوده شده که انبوهی از آنها مردانی آگاه و فاضل هم بودند، یا به بخشهای مرکزی و مرکز خلافت جهان آن روز اسلام آمدند یا مسلمانها نزدشان شتافتند و به هر روی، در مسیر سخنان، اندیشه‌ها و افکارشان قرار گرفتند.^۱ این رخداد با شکافی فکری که با پدیدار شدن «خواجه» در میان مسلمانان همراه بود، تنور داغی از جر و بحثها و مناظرات و ظهور و افول فرقه‌ها و گرایشهای پرشمار و جورواجور مذهبی را در حوزه اصول عقاید شعله‌ور کرد و از قضا عصری که امام صادق (ع) و مالک در آن می‌زیستند، چنین عصری بود و به رغم آنکه سرزمین عراق - و به ویژه شهر کوفه - کانون پرهیاهوی این جنجالها و مدینه، تا حد زیادی، از آنها به دور بود، باری اندک اندک و خواه ناخواه، امواج و رگبارهای تندشان به شهر رسول خدا (ص) نیز می‌رسید؛ به ویژه که روزها و ماههای برگزاری عبادت سالیانه حج، فرصتی فراخ فراهم می‌کرد تا پیروان همه گرایشهای آن روز جهان اسلام، پس از مکه، آهنگ مدینه کنند و کالاهای فرهنگی خود را فریاد زنند!

این هجوم، دفاعها و واکنشهای رنگارنگی را هم - با رعایت اصل «هر کسی از ظن خود شد یار من» - از سوی رجال نامدار و مراجع فکری آن روزگار و آن دیار در پی داشت. در این میان، مالک که هم در عرصه نقل حدیث - یکی از بُرنده‌ترین حربه‌ها برای خاموش کردن مخاطب که اگر مضمونش را نمی‌پذیرفت، قهراً مخالف رسول خدا (ص) و «سلف صالح» و سینه سپرکننده در برابرشان جلوه می‌کرد! - پیشتاز و پرچمدار بود و هم - آن اندازه که خود با انگیزه‌های نیکو به دنبالش بود - در میدان پاسداشت دین اصیل و اسلام ناب از راهیابی بدعتها به آن^۲ که در آن زمانه، «سنت» - نه به معنای آثار رسول خدا (ص) و صحابیان - نام داشت، میدان‌داری می‌کرد، با در پیش گرفتن و معماری مکتبی فکری، در صدد برآمد با پدیده‌های

۱. در این باره، نک: مالک، ص ۱۱۶ - ۱۲۳.

۲. در این باره، نک: حلیة الاولیاء، ج ۶ ص ۳۳۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۸ ص ۹۸ و الدیاج المذهب، ص ۷۱.



نخواستہ و - شاید ہم - ناخواستہ عصر خود درآویزد؛ مکتبی که اینها که نام می‌بریم، مهم‌ترین محورهایش به شمار می‌رفتند:

نبرد با تفسیر قرآن کریم به کمک رأی و اجتهادات شخصی مفسر،^۱ زندقه و کيفرآوری و حتی قتل‌آفرینی باور به خلق قرآن کریم،^۲ عدم امکان دیدن خداوند در دنیا و امکانش در آخرت،^۳ وجوب توبه دادن قدریها و کشتنشان اگر توبه نکنند^۴ و پرهیز از ازدواج با آنها و نماز خواندن پشت سرشان^۵ جز نماز پراهمیت جمعه،^۶ پرهیز از هر گونه بحث و جدل و پرداختن به آیات متشابه و بحث‌برانگیز و سرگردانی‌آفرین قرآن کریم^۷ و برآشفتن خود مالک هر گاه در مسیر این گونه پرسشها قرار می‌گرفت،^۸ وجوب قتل ناسزاگو به رسول خدا و بی‌نیازی از توبه دادنش و بی‌ولایت‌قصان‌پذیری ماقبل‌قشع مل‌درین‌میان، ضدیت‌بهرگونه‌مناظره^{۱۱} که به گمان او مایه خاموشی نور علم در دل و برخاستن غبار کینه‌توزی بود و نمی‌توانست دین یگانه ضروت‌حمد(ص) را دوتایب‌لیشتکرند،^{۱۲} تسخیتی‌اعتماد‌بودن‌بخداوندان‌علم‌کلام و مناظره،^{۱۳} برتر دانستن عمر و ابوبکر در میان صحابیان^{۱۴} و یکسان دیدن پرونده خلیفه

۱. سیر اعلام النبلاء، همان، ص ۹۷.

۲. همان، ص ۹۹ و ۱۰۲.

۳. همان.

۴. همان، ص ۱۰۰.

۵. همان، ص ۱۰۲ - ۱۰۳.

۶. همان، ص ۶۸.

۷. همان، ص ۱۰۰ - ۱۰۱.

۸. همان، ص ۱۰۶ - ۱۰۷.

۹. همان، ص ۱۰۳.

۱۰. همان، ص ۱۰۲.

۱۱. همان، ص ۶۷.

۱۲. همان، ص ۱۰۶ و ۱۰۸.

۱۳. تاریخ الاسلام، ص ۳۲۶.

۱۴. سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۱۰۶.

سوم علی (ع) (یخلو و داری کی درن او گرونه و ناوری دکارین دو، ادعیت صویب و ابید اقدام علی (ع) در به زانون در آوردن مخالفان برانداز حکومتش و ستمکار اما مسلمان دانستن همان براندازان.^۳

البته زاویه نگاه مالک به این محورها - به ویژه شخصیت و پرونده سیاسی امام علی (ع) - نیازمند تحلیلی دقیق و نگاهی عمیق است که تلاش می‌کنیم در بخشهای آینده، تا آنجا که در توان داریم، بدان بپردازیم.

۷. مالک و جهان سیاست

ناگفته پیداست که شخصیت هر انسانی، در پی به هم درآمیختن عواملی پرفشار، از درون و بیرون، سامان می‌یابد^۴ و ما - چاره‌ای هم نیست - بیشتر توانایی نگاه به عوامل تأثیرگذار بیرونی را داریم و نقب‌زدن به دنیای پر رمز و راز درون آدمیان، کاری بس دشوار است که حلقه‌های مفقوده و خلأهای ناشی از آنها را تنها می‌توان با درنگ در پدیدارهای رفتاری این و آن، گمانه زد و با دو دلی و حدس و تخمین چیزی گفت!

بر همین اساس، از درنگ در برخی کارهای مالک در جهان دانش‌اندوزی و سیاستمداری چنین برمی‌آید که خمیرمایه وجودی او را پرهیز از درگیریها و گریز از هیاهو و جنجال و گرایش به آرامش و نرمش، سامان می‌داد. چنین پدیدار رفتارشناختی‌ای که کم و بیش در این یا آن دیده می‌شود، گرچه گاه و بی‌گاه از سوی محرکهای بیرونی، تقویت و تکمیل می‌شود، همواره عاملی ژنتیکی و درونی دارد که پرفشارترین انگیزه و پرنرژی‌ترین موتور این گونه حرکات و رفتارهاست و حتی اگر محرکهای بیرونی در برابر آن بایستند، باز نمی‌ماند و از توان نمی‌افتد، تا چه رسد که در کنارش باشند و یاری‌اش کنند!

بی‌گمان آنچه از اعماق درون مالک، او را بدین سمت و سو می‌راند، بر همه ما و حتی

۱. العقد الفرید، ج ۲، ص ۲۳۵.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۱۰۶.

۳. الروض المعطار، ص ۳۶۴.

۴. در این باره، در مقاله «ابوحنیفه و قیام علویان»، گسترده‌تر و -گویا- گویاتر سخن گفته‌ام و نیازی به بازگویی‌اش نمی‌بینم.

نک: فصلنامه میثاق‌امین، پیش‌شماره دوم، بهار ۱۳۸۶ ش، ص ۵۹ - ۶۰

هم‌دوره‌ایها و پیرامونیانش هم پنهان است و بوده است و رازی است که جز آفریننده آفریده‌ها، کسی از آن آگاه نیست. ما - بر اساس گزارشهای تاریخی - از او چیزهایی می‌شنویم که لایه‌های سطحی و برآیندهای آشکار آن شاخصه روانی مالک را نشان می‌دهند و نیازمند تحلیلی‌اند که پس از این، بدان خواهیم پرداخت.

پیش از این، موضعگیری مالک را در برابر محورهای جدل خیز و بحث‌برانگیز علم کلام، یادآور دیدیم و دیدیم که او جدا از نکات اساسی علم و مناظره و احتجاج نپل خوشی داشت، با در پیش گرفتن شیوه‌ای که به نوعی ساده سازانه و خون‌سردانه به چشم می‌آید، از نشست و برخاست با اهالی علم کلام دوری می‌کرد و ترجیح می‌داد پیش از آنکه نخست با آنان درگیر و پایان‌بخشگشتن‌شان شود، آیا کی‌روزی دست‌گرفته‌ها با حکامی و هشخصیت متکلم بریزد و از همان آغاز کار، کار را پایان دهد!

بر همین اساس، اگر دانشمند بزرگ هم عصرش، لیث بن سعد می‌گفت: «هر گاه دیدی یک متخصص علم کلام، روی آب راه می‌رود، به او اعتماد مکن»،^۱ خودش می‌گفت: «و اگر هم دیدی در هوا راه می‌رود، به او اعتمادی نداشته باش!»^۲ موضعگیری‌اش را درباره بحث پرغوغای آن روزهای جهان اسلام، تفضیل علی بر عثمان یا برعکس که به ویژه در دو سرزمین عراق و شام، سروصداها برمی‌انگیخت و غبارها به هفت آسمان می‌برد و واژه‌های «شیعی»، «عثمانی» و «رافضی» را به گوشها می‌رساند، پیش‌تر گزارش کردیم و یادآور شدیم که از این گونه محورهای مجادله‌آفرین دوری می‌کرد.^۳

موضعگیریهای سیاسی مالک هم در همین مسیر و از همین قبیل بود؛ با آنکه ارباب قدرت از او حساب می‌بردند و شخصیت و پایگاه اجتماعی‌اش بالا بود^۴ و به ویژه، در سالهای

۱. تاریخ الاسلام، ص ۳۲۶.

۲. همان.

۳. بنابراین، نباید چندان هم شگفت‌آور باشد اگر در جایی بخوانیم، چون مالک بن انس - پس از آنکه هارون الرشید به مدینه آمد - خواست نزد خلیفه برود، تکیه‌اش از یک سو، بر یک تن از بازماندگان ابوبکر و از سوی دیگر، بر یک تن از بازماندگان

علی(ع) بود. نک: اخبار القضاة، ج ۳، ص ۲۶۰.

۴. تهذیب الاسماء و اللغات، ق ۱، ج ۲، ص ۷۶.

پایانی خلافت منصور تا فرا رسیدن مرگش در دوران خلافت هارون الرشید، دانشجویان از چهار سو و پنج هاله اسلام به ویشی شتافتند و بر خانه‌اش انبومی شدند،^۱ او دیدار با خلفا و شتافتن نزدشان پرهیزی نداشت،^۲ چنان که آنان نیز با پای خودشان به خانه‌اش می‌آمدند^۳ و فلرزندان خود را کسولع عهدها علی روز خلفای فریلودند ساغشی فرستادند^۴ ادایای خلفا را می‌پذیرفت^۵ و با آنکه عباسیان هنگام بار یافتن نزد خلیفه سرکوبگر و هراس‌انگیز خود، ابو جعفر منصور، دستش را می‌بوسیدند، مالک هرگز چنین نمی‌کرد^۶ و در عین حال، از گفتن سخن حق در دیدار با آنان، با رویکردی نرم‌خویانه، پروایی نداشت.^۷ تحرکات براندازانه و قهرآمیز را در مواجهه با خلفا - با باوری که به همگامی با جمهور و توده مردم داشت و تکروی سیاسی را ناپسند می‌شمرد^۸ - بر نمی‌تافت و هم از این روی، جنبشهای شمشیرمحور علویان زیدی مذهب را خوش نداشت.^۹ چنین بود که چون درگذشت، یک عنصر سیاسی بر جنازه بی‌جانش نمازگزارد؛ عبدالله بن محمد ابراهیم امام، فرماندار مدینه.^{۱۰}

در اندیشه‌های سیاسی مالک، خیزشهای مسلحانه و انقلاب، جای خود را به گفت‌وگوهای انتقادی با خلفا - و به زبان مسلمانان، «النصیحة لائمة المسلمین» - می‌داد. در نگاه او، نشست و برخاست و پیوند دانشمندان با ارباب سلطه و کانونهای قدرت، واجب و مقدمه امرشان به معروف و نهیسان از منکر بود. با همین انگیزه، یک بار پیش هارون رفت و پس از برانگیختنش به رعایت مصالح مسلمانان، به او گفت:

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۵۵.

۲. همان، ص ۶۷.

۳. همان، ص ۳۲۵.

۴. همان، ص ۶۳.

۵. مالک، ص ۳۹ - ۴۰.

۶. سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۶۷.

۷. همان، ص ۱۱۱.

۸. مالک، ص ۵۴.

۹. همان، ص ۸۵.

۱۰. تاریخ الاسلام، ص ۳۳۲.



شنیده‌ام عمر بن خطاب در «عام الرماده»^۱ زیر دیگها فوت می‌کرد تا غذا پخته شود و به گرسنگان برسد، طوری که دود از زیر ریشش بیرون می‌زد، هر چند مردم از شماها [ای عباسیان]، با کمتر از اینها هم خرسند می‌شوند [و بنابراین، نباید آنها را از همین اندازه همدردی و همدلی هم محروم کنید]!^۲

این چنین بود که چون ابوجعفر منصور در سال ۱۴۴ هجری قمری حج گزارد و به مدینه آمد، دو تن - از جمله مالک - را نزد عبدالله بن حسن بن حسن (ع) فرستاد، تا دو پسر پنهان شده و ناراضی سیاسی‌اش، محمد و ابراهیم را که سال بعد قیامی مسلحانه در پیش گرفتند، تسلیم کند^۳ و چهار سال بعد، در سال ۱۴۸ هجری قمری، در مراسم حج که همایش همیشه گسترده و پرمخاطب و سالانه جهان اسلام است، رسماً اعلان شد جز مالک و یک فقیه دیگر، کسی دیگر حق فتوا دادن برای مردم را ندارد.^۴

البته این رویکرد سیاسی مالک به معنای خشنودی‌اش از هر چه خلفا - به ویژه امویان - می‌کردند نبود^۵ چنان‌که سه تایشی - چلوپلوسانئیلیمرونیا فی رماندال فورمانفر میان نیزکه مایه سرمستی و سرکشی و غفلت بیش از پیش ارباب قدرت می‌شد، او را به خشم می‌آورد^۶ و هم از زنی و کعبی آنکه ته‌کمر دندش داشت تنوعی گرایش به سویان پایه‌اش داشته

۱. خشکسالی پیش آمده در سال ۱۷ هجری قمری در حجاز، در حدود نیمه خلافت عمر بن خطاب (همان، مجلد حوادث و وفیات عصر خلفای راشدین، ص ۱۶۵). در پی وقوع این خشکسالی، دسته دسته مردم از هر سو به مدینه، پایتخت خلفای راشدین، پناه آوردند، تا جایی که شمار پناهندگان به شصت هزار تن رسید و سرانجام باران بارید (همان، ص ۲۷۳). در طی این مدت، به فرمان خلیفه، دیگهایی از غذا بار گذاشته بودند که کسانی مسئول بودند از بامداد در آنها خوراکی بپزند (همان، ص ۲۷۴). نیز نک: انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۰۰ - ۴۰۴.

۲. الدیاج المذهب، ص ۷۵ - ۷۶.

۳. تاریخ الطبری، ج ۷، ص ۵۳۹.

۴. سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۱۰۸.

۵. مالک، ص ۵۴.

۶. همان، ص ۶۷.

۷. همان، ص ۵۹.

باشد^۱ - استاخود ابوالرؤف عبد الله بن نكوان که دو سال ۳۰ هجری قمری در عصیانی امیه درگذشت،^۲ چون میانه گرمی با آن خاندان داشت و همواره کارگزارشان بود،^۳ خرده می گرفت.^۴ این نر مشهائ سیاستی - کله، نگامش گفت آویی نمایک بهمدانیم او بلسوا بنفلیطترین گزارشهای تاریخی - دوازده^۵ یا سیزده سال،^۶ شاگرد و همنشین عبدالله بن یزید بن هرمز بود. از او بسیار شنید^۷ و فراوان هم تأثیر پذیرفت،^۸ با آنکه این استاد، در جهان سیاست، مردی تندرو و شور و پویش لویز ثنقلابینان دی مذهب بهر بهر محمد بن عبدالله بن حسن در مدینه، چون مالک پیشش می رفت، در خانه را می بست و پرده را می انداخت، گرفتاریهای پیش آمده برای جهان اسلام را می گفت و می گفت و می گریست، تا ریشش نمناک و تر می شد.^۹ سپس، چون در سال ۱۴۵ هجری قمری، رهبر نام برده زیدی مذهب به پا خاست، با آنکه پیرمردی فرتوت و از کار افتاده بود و تنها سه سال بعد درگذشت، به جمع شورشیان پیوست؛ کمانی بر دوش انداخت و به انگیزه برانگیختن مردم و الگوگیری شان از این فقیه سالمند، از خانه بیرون آمد^{۱۰} و این در حالی بود که همزمان با پیروی مردم از موضعگیری سیاسی ابن هرمز، شاگرد برجسته و یار غار و رفیق گرمابه و گلستانش، مالک بن انس در خانه نشست و تا غوغای پیش آمده فرو ننشست، از خانه اش بیرون نیامد و رخ نشان نداد!^{۱۱}

با این همه، در زندگی سیاسی مالک، تحرکی به چشم می خورد که با آنچه تاکنون گفته ایم

۱. در این باره، باز سخن خواهیم گفت.

۲. تهذیب الکمال، ج ۱۴، ص ۴۸۲.

۳. همان، ص ۴۸۱ - ۴۸۲.

۴. سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۴۴۹ و ج ۸، ص ۱۰۴.

۵. همان، ج ۸، ص ۱۲۷.

۶. همان، ج ۶، ص ۳۸۰.

۷. همان، ص ۳۷۹.

۸. مالک، ص ۸۹.

۹. تاریخ الطبری، ج ۷، ص ۵۵۹.

۱۰. همان و مقاتل الطالبیین، ص ۱۸۸ و ۱۸۹.

۱۱. المنتظم، ج ۹، ص ۴۵ و الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۵۳۲.



نمی‌خواند؛ چون محمد بن عبدالله بن حسن در سال ۱۴۵ هجری قمری، در مدینه قیام کرد و خواست نظام عباسی را سرنگون کند، توده مردم آن شهر که گمان می‌کردند دستشان در بیعت با خلیفه حاکم، ابوجعفر منصور است، برای پیدا کردن دستاویز و آزادی عمل در پیوستن به محمد بن عبدالله نزد مالک آمدند و از او چاره خواستند. وی نیز در قالب یک قیاس اقتراعی شکل اول که بدیهی الانتاج هم هست (!)، پاسخ داد: «شماها - همگی - با زور و فشار، بیعت کرده‌اید و چنین بیعت‌هایی، هیچ پیامد الزام‌آور شرعی و حقوقی ندارد!»^۱

این فتوای مالک که پیامدش پیوستن دسته دسته مردم به شورش پیش آمده بود، یک سال بعد، چون پسرعموی منصور، جعفر بن سلیمان در سال ۱۴۶ هجری قمری، فرماندار مدینه شد،^۲ برایش دردسرافزین شد؛^۳ فرماندار نوکیسه و تازه از راه رسیده، مالک را فرا خواند و برهنه‌اش کرد و چندین تازیانه که بیشترین آمارش صدتاست،^۴ بر او زد. در این گیرودار، کتف مالک از جا دررفت و پشش خون‌آلود شد. بنابر برخی گزارشها، بیهوش و سر دست، به خانه‌اش بردند و از تراشیده شدن سر و گرداندنش در شهر، سوار بر شتری نیز گفته‌اند، گرچه به گفته برخی دیگر از منابع تاریخی که خالی از اغراق هم نیست، خونسردانه برخاست و تن پاک کرد و به مسجد رفت و نماز گزارد!^۵

به رغبت آنچه گفتند چنین نماید که فتوایی که مالک دادند هیچ‌گونه توهین‌یاسی، که یک فتوای قهقهه‌باره کسی بود که بازو فشار و نه از سر ضابطی بخاطر همسر خود و طلاق می‌دهد.^۶ اما اگر چنین چیزی را بپذیریم که از قضا با خود منش و نیز موضع‌گیریهای سیاسی مالک هم هماهنگ‌تر است، باید بدین پرسش پاسخ دهیم: چگونه اعلان یک فتوای فقهی به

۱. الکامل فی التاریخ، همان؛ تاریخ الطبری، ج ۷، ص ۵۶۰؛ مقال الطالین، ص ۱۹۰ و شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۹۰.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۲۳۹.

۳. الدیاج المذهب، ص ۷۷.

۴. همان.

۵. در این باره، نک: همان؛ المعارف، ص ۴۹۹؛ کتاب الثقات، ج ۷، ص ۴۵۹ - ۴۶۰. مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۰۹؛ حلیه الاولیاء،

ج ۶ ص ۳۱۶؛ فهرست ابن الندیم، ص ۲۳۵؛ الانساب، ج ۱، ص ۱۷۴؛ المختصر فی اخبار البشر، ج ۲، ص ۱۴؛ وفيات الاعیان،

ج ۴، ص ۱۳۷؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۹۰ و تاریخ الاسلام، مجلد حوادث و وفيات سالهای ۱۷۱ - ۱۸۰، ص ۳۳۱.

۶. الانساب، همان؛ کتاب الثقات، همان، ص ۴۶۰؛ حلیه الاولیاء، همان و سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۸۰.

خوردن تازیانه و تکرار دور باطلِ دخالت سیاست در کار فرهنگ و فرهیختگان انجامید؟! به نظر می‌آید، در اینجا تحلیل محقق معاصر، آقای محمد ابوزهره، درست‌تر و کامیاب‌تر باشد؛ آنچه مالک گفت، فتوایی فقهی دربارهٔ «طلاق مستکره» و بی‌ارتباط با مناسبات سیاسی بود، اما هنگامی که فتنهٔ محمد بن عبدالله در مدینه در گرفته بود، هواخواهان این خیزش، با کمک دندهٔ «تنقیح مناط»، از حدیث و فتوای دربردارندهٔ حکم چنین طلاقِ چنین برداشت می‌کردند که هر جا عنوان «اکراه» صدق کند، حکم بطلان عمل اکراهی هم در پی آن خواهد آمد، چه طلاق باشد و چه بیعت. چنین برداشتی در آن فضا و حال و هوا که بسیاری می‌خواستند از بند بیعت با عباسیان رها باشند و بدون احساس رنج روح و عذاب وجدان، به خیزش زیدیان مدینه بپیوندند، بسیار خوشحال‌کننده و امیدبخش بود.

از سوی دیگر، دشمنان مالک نیز فرصت به دست آمده را برای سخن‌چینی و بدگویی نزد فرماندار جدید که مانند هر قدرتمند تازه از راه رسیده، از خیلی از ظرافتها و پیچیدگیهای کار در محیط جدید حکمروایی خود ناآگاه بود، غنیمت شمردند و دست به کار شدند و کار بدان جا کشید که همه می‌دانیم!^۱

بنابراین، به نظر می‌آید، آنچه از مالک دربارهٔ بی‌اعتباری بیعت اکراهی مردم با عباسیان گزارش شده است، یا پیامد سوء تفاهم و نقل به معنای خطاآلودِ راویان و یا شایعه‌پراکنی‌ای بود که در آن هنگام، با توجه به شخصیت ممتاز اجتماعی مالک میان مردم مدینه، می‌توانست بسیار کارگشا و سودمند باشد.

همچنین، سخن محقق دیگر معاصر، آقای دکتر حسین بن سالم دهمانی که گویا بوی همراهی و همدلی مالک با علویان برانداز و زیدی‌مذهب در آغاز و تازیانه خوردنش از این رهگذار می‌دهد و مضمونش سرکشی نخستین مالک از سیاست عباسیان و آشتی و کنار آمدن بعدی‌اش با آنان است،^۲ پذیرفتنی نمی‌نماید.

البته جای یادآوری یک نکتهٔ همچنان تکراری در کیفیت تعامل سیاست و دانشوری،

۱. مالک، ص ۶۱-۶۳.

۲. التفریح، ج ۱، ص ۸۴.

خالی از لطف نیست؛ فرماندار نادان مدینه که مانند همه داغ و درفش به دستها، سری پر باد داشت و ناشیانه گمان می‌کرد درهم کوفتن بدن یک فقیه ۵۳ ساله با تازیانه، کارآمد و راهبردی خردمندانه است، همان لغزشی را در پیش گرفت که به سود مالک بود و به زیان نظام حاکم؛ تازیانه‌های دردناکی که بر اندام برهنه مالک خورد، خیلی زود به سیلیهای دردناک تاریخی تبدیل شد که همواره، چهره جعفر بن سلیمان را می‌نوازد، چنان که تازیانه خورده را هم همان هنگام و هم در بلندای تاریخ، آبرومند کرد، گویا هر تازیانه، لباسی فاخر و پوشاکی گرانبها بود که بر اندام مالک پوشاندند!!^۱

۸. تحلیلی از موضع‌گیریهای میانه‌روانه مالک

چنان که پیش‌تر هم یادآور شدیم، گفتار و کردار آشتی‌جویانه و نرم‌خویانه بیرونی مالک، بازتاب خلق‌و‌خو و منش و گرایش درونی او بود که خود را در عرصه‌های نقل و نشر حدیث، صدور فتوا، مواجهه با علم‌کلام و رویارویی با سیاستمداران، به گونه‌ای که باز گفتیم، نشان می‌داد. اینک می‌خواهیم عوامل و محرکهای بیرونی‌ای را بررسی کنیم که در جهت تقویت و تأکید آن خصلت و خوی پیش‌گفته، مدد رسان بوده‌اند و بدان دامن زده‌اند؛ عواملی چون:

۸-۱. حال و هوای حاکم بر مدینه

اصولاً مدنیها - پس از آنکه مرکزیت سیاسی جامعه پس از درگذشت رسول خدا(ص) و در سال آغازین خلافت علی(ع)، به ترتیب، به کوفه، دمشق، کوفه و بغداد منتقل شد - به حاشیه جهان سیاست‌رانده و از آن روگردان شدند و تا هجومی به شهرشان نمی‌شد که به دفاع از خویشاوندانشان - موضع‌گیری سیاسی آنها داشتند - به همین دلیل این شهر در طول میان و بخشی از دوران چیرگی عباسیان، شهری چون دیگر شهرهای حجاز بود؛ جایی آرام و برکنار از غوغاهای تمرکززدا و دغدغه‌زا برای شاعران، دانشوران، عبادت‌پیشگان و جست‌وجوگران کنج عزلت و آرامش و کناره‌گیری و مکانی مناسب برای آنان که رو به خدا داشتند و کاری به دنیا نداشتند.^۲ این فضا کسانی را چون مالک که روحیه‌ای غوغاگریز و آشوب‌ستیز داشتند و به

۱. المعارف، ص ۴۹۹؛ فهرست ابن الندیم، ص ۲۳۵؛ وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۱۳۷؛ المختصر فی اخبار البشر، ج ۲، ص ۱۴ و

شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۹۰.

۲. مالک، ص ۵۳ - ۵۴.

سیاست همگامی با جمهور و توده مردم معتقد بودند،^۱ جذب و ارضا می‌کرد و برایشان بهشتی گمشده و جزیره‌ای مالا مال از آرامش در آن روزگار پرتنش سده دوم هجری، به شمار می‌آمد.

۸- ۲. تجربه‌ها و دیده‌ها و شنیده‌های شخصی

اگر مالک سالهای چیرگی بخش نخست خاندان اموی - یعنی تیره سفیانیان - را ندید و تنها از این و آن شنید که در سالهای ۶۱، ۶۲ و ۶۳ هجری قمری، در سه سال سلطنت کوتاه مدت، اما پرگزند و ستم یزید بن معاویه و نیز پس از آن سالها، چه بر سر مردم، صحابیان و تابعیان شهرهای مدینه و مکه آمد، در بخش دوم فرمانروایی همان خاندان - یعنی تیره مروانیان - به جهان آمد و نزدیک به نیمی از سالهای زندگی خود را با آنان سپری و سر کرد و چیزها دید! افزون بر اینها که به دوران سلطه اموی باز می‌گردد، در عصر اقتدار عباسیان، گواه بی‌واسطه خیزش خون‌آلود زیدیان مدینه و شاهد باواسطه همین دست تحرکات در بصره و دیگر جاها بود. مجموعه آن شنیده‌ها و این دیده‌ها، مالک را متقاعد کرد که پیامد قیامهای قهرآمیز و مشی سیاسی براندازانه بیش از آنکه سود و بهره باشد، آسیبهایی است که به مردم می‌رسد، بی‌آنکه حقی برپا و باطلی زمینگیر شود.^۲ بدین ترتیب، چنین می‌نماید که هم خلق و خو و هم منش سیاسی مالک، پیرو و دنباله‌روی منش و روش تابعی نامدار عصر عبدالملک بن مروان - یعنی حسن بصری - بوده است.^۳

۸- ۳. چهره و ویژه سیاسی امام علی (ع)

بیشتر در مقاله «ابوحنیفه و قیام علویان»، درباره حساسیت و کینه بیرون از اندازه خلفای اموی و عباسی در پیوند با نام و یاد امام علی (ع)، به گستردگی سخن گفته‌ایم.^۴ آن چهره ناآرام در محورهای مباحث کلامی، در دنیای سیاست، بیشتر از ناآرام بودن تازیانه‌آفرین و جان‌ستان می‌شد و این، نه گناه آن امام پاک‌باخته و ستم‌دیده، که تیرگی درون دشمنانش بود که آن

۱. همان، ص ۵۴.

۲. همان، ص ۵۱.

۳. همان، ص ۵۵.

۴. نک: فصلنامه میثاق امین، پیش‌شماره دوم، بهار ۱۳۸۶ ش، ص ۶۶ به بعد.

حجم سرگیجه‌آور از بدگوییها و پرونده‌سازیه‌ها و کشتار بازماندگان و هواخواهانش را بر سر نام و یاد او آوار کردند،^۱ اما تاریخ هم به ساده‌لوحی آنان خندید و هم در کنار فراموشی یا گمشدگی نام و گورشان، آرامگاه تا چندین دهه پنهان آن مرد بی‌مانند و قهرمان گردن‌فراز «عصر تنزیل» و مجاهد خستگی‌ناپذیر «عصر تأویل» را چون درفشی برافراشته و مشعلی برافروخته، به رخ جهانیان کشید؛ فاعتبروا یا اولی الابصار!

شگفت‌آور آن است که چون سیاستگران سرکوبگر و فرمانروایان خودکامه، تمامیت‌خواه نیز هستند و چونان فرعون می‌خواهند مردم حتی برای ایمان آوردن خود هم که امری کاملاً درونی و در پیوند با حوزه یقینهای شخصی است، از آنها رخصت بطلبند^۲ و هم از این روی، ردای خود را همه جا پهن می‌کنند، به هر گونه اظهار نظر کلامی درباره امام علی(ع)، خواه ناخواه و دیر یا زود، رنگ و بوی سیاسی می‌زدند؛ گویا اگر کسی، چیزی از آن جناب - آن هم در یک بحث ساده بی‌ارتباط با سیاست - می‌گفت، مخاطبش به او نهیب می‌زد: «آهای! سیاسی حرف نزن!!» به همین دلیل، این سخن محمد ابوزهره درباره خاموشی مالک از پرداختن به بحث فضیلت امام علی(ع)، کاملاً درست است که: او گرچه از بزرگیهای آن امام ارجمند و پیشینه‌های اسلامی و جهادها و آزمونهای نیکویی که پس داد، ناآگاه نبود، اما می‌دانست که پاسخ دادن به پرسش از جایگاه و شخصیت آن بزرگوار، پاسخ دادن به مقوله‌ای است که به خلافت و خلفا و حوزه سیاست بازمی‌گردد.^۳

بنابراین و به گمان صاحب این قلم، جدا از روحیات و انگیزه‌های درونی مالک، تنگناهای سیاسی و خط قرمز بودن نام و یاد علی(ع) و خاندان پاکش در نگاه قدرتمندان آن عصر،^۴

۱. شنیدنی است که روزی چون منصور عباسی، وفاداری و خیرخواهی حجاج بن یوسف ثقفی را در پیوند با خلفای اموی، به رخ پیرامونیان و هواداران خود کشید و بدین ترتیب از سستی آنها در اطاعت و پیروی از خودگله کرد، مسیب بن زهیر ضبئی برخاست و گفت: حجاج در هیچ کاری از ما پیشی نگرفت؛ روی زمین کسی گرامی‌تر از پیامبرمان نیست و با این همه، تو ما را به کشتن فرزندانمان فرمان دادی و ما هم سر فرود آوردیم [دیگر چه می‌خواهی؟!]. نک: مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۰۹.

۲. اعراف، آیه ۱۲۳؛ طه، آیه ۷۱؛ شعراء، آیه ۴۹.

۳. مالک، ص ۵۸.

۴. بر همین اساس بود که مالک تا امویان بر سر کار بودند، از امام صادق(ع)، روایت نکرد، تا عصر عباسیان فرارسید. نک:

تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۷۶ و سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۵۶

مهم‌ترین دلیل وضع‌گیریهای وی بر آن‌ها حضرت بود که با واسطه‌ی بلدون بینه مواجهه‌ای نخواستند. البته سرگوزیان‌ها طبعاً و متهم‌های وقت‌ی انجام‌دنده آن سببی که محقق یاد شده ادعا کرده است،^۱ چنان که برداشتش از چگونگی برخورد مالک با جایگاه امام علی (ع) فوروکاستنش گرایش‌سازک او را هویان^۲ یک‌املاً طانوغفتنی نوپذیرفتنی است. ویانی که بلوطق‌مین محقق معاصر لوبلناتن‌ریشان اندک‌لی آن حضرت‌ولتیت کردند تا از آرشان که از هیچ تلاشی پنهان کردن نام یا آن املتم‌خوددهاری نمی‌کردند بکنار باشند.^۳

البته با آنکه گرایش مالک در جهان سیاست، همخوان و هماهنگ با موضع‌گیریهای سیاسی حسن بصری و مخالف اقدامات کاملاً پرشور و تندروانه ابوحنیفه بود، در عالم مباحث و مشاجرات کلامی، با چگونگی تعامل حسن بصری، ابوحنیفه و شافعی با بحث فضایل و مناقب امام علی (ع)، کاملاً متفاوت بود. حسن بصری، علی (ع) را پایین‌تر از سه خلیفه راشد پیش‌تر از او نمی‌دید.^۴ ابوحنیفه نه تنها آن حضرت را چون دیگر مردم نمی‌دانست، که هم‌تراز با دو خلیفه راشد نخستین و برتر از عثمانش می‌دید^۵ و شافعی هم دوستی‌اش را با علی (ع) فریاد می‌کرد و مخالفان سیاسی - مسلح و غیر مسلح - آن بزرگوار را ستمکار می‌دانست. او به همین ملاحظات، به تشیع، متهم و زندانی شد و در معرض نابودی قرار گرفت!^۶

۹. منابع و مصادر زندگی امام مالک

محمد بن عیسیٰ کتاب الطبقات الکبریٰ (الطبقات الکبریٰ) بی‌چله بیروت، دلبیروت ۱۴۰۵ ق، ج ۵، ص ۶۳، ۱۷۴، ۱۸۸، ۲۷۰ و...^۷ ابو عبدالله بخاری، کتاب التاریخ الکبیر، بی‌چا، بیروت،

۱. مالک، ص ۵۸.

۲. همان، ص ۵۸ - ۵۹.

۳. همان، ص ۵۹.

۴. همان، ص ۵۶ - ۵۷.

۵. همان، ص ۵۸.

۶. همان.

۷. محقق کتاب تاریخ الاسلام، آقای دکتر عمر عبدالسلام تدمری، یکی از منابع و مصادر تحقیق درباره مالک بن انس را کتاب

دارالفکر، بی‌تا، ج ۷ و التاریخ الصغیر، اول، بیروت، دار المعرفة، ۱۴۰۶ ق، ج ۱؛ خلیفة بن خیاط، تاریخ خلیفة بن خیاط، بی‌جا، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ ق؛ احمد بن عبدالله عجلی، تاریخ الثقات، اول، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۵ ق؛ ابوجعفر بن حبیب، المحجّر، بی‌جا، بیروت، دار الآفاق الجدیدة، بی‌تا؛ ابن قتیبة دینوری، عیون الاخبار، بی‌جا، مصر، وزارت فرهنگ و ارشاد ملی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۲۵، ۲۹۴ و... و المعارف، اول، قم، نشر رضی، ۱۴۱۵ ق؛ بلاذری، کتاب جمل من انساب الاشراف، اول، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۷ ق، ج ۶، ص ۲۱۸ و...؛ یعقوب ابن سفیان فسوی، کتاب المعرفة و التاریخ، بی‌جا، بغداد، وزارة الاوقاف، ۱۳۹۶ ق، ج ۳، ص ۵، ۱۱، ۳۰ و...؛ محمد بن خلف بن حیان، اخبار القضاة، بی‌جا، بیروت، عالم الکتب، بی‌تا، ج ۱، ص ۶۳، ۷۷، ۸۰، ۱۰۵ و...؛ ابن ابی حاتم، کتاب الجرح و التعديل، اول، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۱ ق، ج ۸، ص ۲۰۴؛ ابن عبدربه اندلسی، العقد الفرید، بی‌جا، بیروت، دار الکتب العربی،

ط الطبقات الکبیر، ج ۷، ص ۱۹۲ معرفی کرده (نک: تاریخ الاسلام، مجلد حوادث و وفیات سالهای ۱۷۱ - ۱۸۰، پانوشت صفحه ۳۱۶) و محدث معرفی شده در آن را - به خطا - همان مالک بن انس، موضوع و محور این مقاله دانسته است که همراه محمد بن سیرین، سفری به بحرین رفته بود، با آنکه شخص نام برده، کس دیگری است که کاتب واقدی، او و سه برادرش، موسی، عبدالله و نصر را به ترتیب، از صفحه ۱۹۱ تا پایان صفحه ۱۹۲ ترجمه کرده است. به نظر می‌آید شرح حال مالک که قطعاً کاتب واقدی آن را در کتاب خود درج کرده است، در بخش افتاده جلد پنجم این کتاب باشد، زیرا در چاپهای کنونی، ادامه زیست‌نامه راویان طبقه سوم تا آغاز طبقه ششم، وجود ندارد. به همین دلیل، در جلد پنجم، پایان صفحه ۴۰۸ و آغاز صفحه ۴۰۹، نقطه‌چینهایی گذاشته شده که بیانگر حذف یاد شده است. جا داشت محقق یاد شده، در مقام اشتباه، مالک را با «مالک بن ابی عامر» که پدر بزرگش بود و شرح حالش در جلد پنجم کتاب الطبقات الکبیر، صفحه ۶۳ منعکس شده است، خلط کند، زیرا بر اساس سلیقه تازیان در سده‌های گذشته، چه بسا کسی را از باب «التسمیة باسم الجد»، فرزند پدر بزرگش می‌خواندند، چنان که مالک را نیز در بسیاری جاه، «ابن ابی عامر» خوانده‌اند (نک: تهذیب الکمال، ج ۲۷، ص ۱۱۴؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۹۰؛ امالی صدوق، ص ۱۴۳؛ کتاب الخصال، ج ۱، ص ۱۶۷ و علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۳۵) و بر همین اساس، می‌توان او را مالک بن ابی عامر نامید و با کسانی دیگر با همین نام اشتباهش گرفت!

۱. محقق این کتاب، آقای دکتر سهیل زنگار، به اشتباه، مالک بن انس را با مالک بن علی خزاعی در صفحه ۳۷۲، تطبیق داده است که گویا تعبیر غلط‌انداز «اصحاب مالک» در سطر یازدهم همین صفحه، عامل این لغزش بوده است، با آنکه مراد از «اصحاب» در اینجا، سپاهیان و لشکریان است، نه شاگردان و راویان!

۱۴۰۳ ق، ج ۲، ص ۲۳۳، ۲۳۵ و...؛ ابن حبان تمیمی بستی، کتاب الثقات، اول، حیدرآباد دکن، دائرة المعارف العثمانیة، بی تا، ج ۷، ص ۴۵۹؛ علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، بی چا، بیروت، دار المعرفة، ۱۴۰۳ ق، ج ۳؛ ابونعیم اصفهانی، حلیة الاولیاء، اول، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۹ ق، ج ۶؛ ابوالفرج اصفهانی، کتاب الاغانی، بی چا، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا، ج ۴، ج ۹، ج ۱۸، ج ۱۹ و مقاتل الطالبین، دوم، قم، دارالکتاب، بی تا، ص ۱۸۸، ۱۹۰؛ محمد بن اسحاق ندیم، کتاب الفهرست، بی چا، تهران، بی تا، بی تا (تحقیق رضا تجدد)؛ ابن حزم اندلسی، جمهرة انساب العرب، اول، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۳ ق، ص ۳۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۴۷، ۱۶۵، ۳۸۷، ۴۳۵، ۵۰۰؛ احمد بن محمد کلاباذی، رجال صحیح البخاری، اول، بیروت، دار المعرفة، ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۶۹۳؛ ابن منجویه اصفهانی، رجال صحیح مسلم، اول، بیروت، دار المعرفة، ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۲۲۰؛ ابوالقاسم سهمی جرجانی، تاریخ جرجان، چهارم، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۰۷ ق، ص ۵۹، ۶۰، ۹۶، ۱۱۴، ۱۸۴ و...؛ بکری اندلسی، معجم ما استعجم، سوم، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۰۳ ق، ج ۱، ص ۵، ۱۱۷، ۱۲۴، ۱۳۴ و...؛ ابوعلی تنوخی، نشوار المحاضرة، بی چا، بی تا، بی تا، ۱۳۹۲ ق، ج ۳، ص ۱۹۴، ج ۵، ص ۸، ۱۷۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ج ۶ ص ۱۹، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۵۶، ۱۸۱؛ ابوعیسی ترمذی، الجامع الصحیح، بی چا، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا، ج ۵، ص ۴۷؛ ابوعبدالله حمیدی، جذوة المقتبس، بی چا، قاهره، مکتبة الخانجی، بی تا، ص ۸۷، ۸۸، ۱۱۴، ۲۰۳، ۳۲۵ و...؛ ابوجعفر صدوق، الامالی، پنجم، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۰ ق، ص ۱۴۳ - ۱۴۴، ۴۳۵ - ۴۳۶ و کتاب الخصال، بی چا، قم، نشر جامعه مدرسین، بی تا، ج ۱، ص ۱۶۷ و علل الشرائع، بی چا، نجف اشرف، المکتبة الحیدریة، ۱۳۸۵ ق، ج ۱، ص ۲۳۴ - ۲۳۵؛ ابواسحاق شیرازی، طبقات الفقهاء، دوم، بیروت، دار الرائد

۱. در بخش اعلام این کتاب که زیر نظر دکتر محمد عبدالمعید خان چاپ شده است، نام انس بن مالک که در صفحه‌های

۹۳، ۳۹۳ و ۴۳۲ به چشم می‌خورد، به خطا، ذیل نشانی صفحات دربردارنده نام مالک بن انس، درج شده است.

۲. محقق کتاب تاریخ الاسلام، آقای دکتر عمر عبدالسلام تدمری، مدخل «قَعْنَبِي» از کتاب «جذوة المقتبس»، ص ۳۲۵ را از

منابع و مصادر تحقیق در شرح حال مالک بن انس، معرفی کرده که خلاصت (نک: تاریخ الاسلام، پیشین، پانوشت صفحه

۳۱۷)، زیرا مطلب مورد نظر محقق نام برده، در همان صفحه، اما در مدخل «مالک بن علی بن مالک» که «قَطْنِي» نامیده

می‌شد و از راویان و شاگردان «قَعْنَبِي» بود، درج شده است.

العربی، ۱۴۰۱ ق، ص ۲۵، ۶۵، ۶۷، ۶۸ و...؛ ابوجعفر طوسی، رجال الطوسی، اول، نجف اشرف، المكتبة الحیدریة، ۱۳۸۰ ق، ص ۳۰۸ و الفهرست، بی‌چا، نجف اشرف، المكتبة الحیدریة، بی‌تا، ص ۱۶۸؛ ابوسعید سمعانی، الانساب، اول، بیروت، دار الجنان، ۱۴۰۸ ق، ج ۱، ص ۱۷۴؛ ابن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابی‌طالب، دوم، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۱۲ ق، ج ۱، ص ۲۱، ج ۲، ص ۱۰، ۱۴، ۵۵ و...؛ عبدالرحمن بن جوزی، صفة الصفوة، اول، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۹ ق، ج ۲، ص ۱۲۰ و المنتظم، اول، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۲ ق، ج ۹، ص ۴۲؛ عزالدین بن اثیر، اسد الغابة فی معرفة الصحابة، بی‌چا، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا، ج ۵، ص ۴۸ و اللباب فی تهذیب الانساب، سوم، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۴ ق، ج ۱، ص ۶۹ و الكامل فی التاریخ، بی‌چا، بیروت، دار صادر و دار بیروت، ۱۳۸۵ ق، ج ۵، ص ۵۳۲، ج ۶ ص ۵۰، ۱۴۷، ۲۲۶ و...؛ ابن عبدالبر اندلسی، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، بی‌چا، قاهره، نهضة مصر، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۱۱۷؛ یحیی بن شرف نووی، تهذیب الاسماء و اللغات، بی‌چا، بیروت، دارالکتب العلمیة، بی‌تا، ق ۱، ج ۲، ص ۷۵ - ۷۹؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، دوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۸۷ ق، ج ۱۰، ص ۲۴۶ و...؛ ابن الوردی، تاریخ ابن الوردی، اول، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۷ ق، ج ۱، ص ۱۹۵؛ احمد بن عبدالوهاب نویری، نهاية الارب، بی‌چا، بی‌جا، وزارة الثقافة و الارشاد القومي، بی‌تا، ج ۲۲، ص ۱۳۱؛ قاضی عیاض یحصبی، ترتیب المدارک، بی‌چا، بیروت، دار مكتبة الحياة، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۰۶ - ۲۵۳؛ عمادالدین ابوالفداء، المختصر فی اخبار البشر، بی‌چا، بیروت، دار المعرفة، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۴؛ احمد بن خلکان، وفيات الاعیان، دوم، قم، نشر رضی، ۱۳۶۴ ش، ج ۴، ص ۱۳۵ - ۱۳۹؛ ابوالحجاج مزنی، تهذیب الکمال، اول، بیروت، مؤسسه الرسالة، ۱۴۰۸ ق، ج ۲۷، ص ۹۱؛ ابوعبدالله ذهبی، سیر اعلام النبلاء، دوم، بیروت، مؤسسه الرسالة، ۱۴۰۲ ق، ج ۸، ص ۴۸ و تاریخ الاسلام، دوم، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۱۴ ق، مجلد حوادث و وفيات سالهای ۱۷۱ - ۱۸۰، ص ۳۱۶ و العبر فی خبر من غیر، بی‌چا، بیروت، دارالکتب العربیة، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۱۰ - ۲۱۱ و تذکرة الحفاظ، بی‌چا، بیروت، دارالکتب العلمیة، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۰۷ و دول الاسلام،

۱. محقق این کتاب، آقای دکتر یوسف بقاعی در بخش اعلام، نام مالک بن انس کاهلی را که در ج ۴، ص ۱۱۱ آمده است، به خطا، ذیل نشانی صفحات در بردارنده نام مالک بن انس، درج کرده است.

بی‌چا، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۵ ق، ص ۱۰۴ و الاعلام بوفیات الاعلام، اول، بیروت، مؤسسه الكتب الثقافية، ۱۴۱۳ ق، ج ۱، ص ۱۱۳؛ ابن کثیر دمشقی، البداية و النهاية، اول، بیروت و ریاض، مکتبه المعارف و مکتبه النصر، ۱۹۶۶ م، ج ۱۰، ص ۱۷۴؛ جمال‌الدین اتابکی، النجوم الزاهرة، بی‌چا، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۹ ق، ج ۲، ص ۹۶؛ ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، اول، بیروت، دار صادر، ۱۳۲۵ ق، ج ۱۰، ص ۵ و تقریب التهذیب، دوم، بیروت، دار المعرفة، ۱۳۹۵ ق، ج ۲، ص ۲۲۳؛ ابومحمد یافعی، مرآة الجنان، اول، بیروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۷ ق، ج ۱، ص ۲۹۰؛ ابن فرحون مالکی، الدیاج المذهب، اول، بیروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۷ ق، ص ۴۴ - ۸۱؛ ابن الخطیب، الاحاطة فی اخبار غرناطة، دوم، قاهره، مکتبه الخانجی، ۱۳۹۳ ق، ج ۱، ص ۲۲۱، ۲۹۱، ۲۹۷ و...؛ محمد بن عبدالمنعم حمیری، الروض المعطار، دوم، بیروت، مکتبه لبنان، ۱۹۸۴ م، ص ۷، ۳۰، ۴۳، ۹۵، ۱۴۴، ۲۷۷، ۲۹۲، ۳۶۴، ۴۰۱، ۴۵۴، ۵۶۰؛ دیار بکری، تاریخ الخمیس، بی‌چا، بیروت، دار صادر، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۳۲؛ ابن عماد حنبلی، شذرات الذهب، بی‌چا، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۹ ق، ج ۱، ص ۲۸۹؛ احمد بن محمد تلمسانی، نفع الطیب، بی‌چا، بیروت، دار صادر، ۱۴۰۸ ق، ج ۱، ص ۲۲۱، ۲۹۱، ۲۹۷ و...؛ ابوجعفر طبری، تاریخ الطبری، بی‌چا، بیروت، روائع التراث العربی، بی‌تا، ج ۷، ص ۵۳۹، ۵۶۰ و...؛ عبدالله مامقانی، تنقیح المقال، چاپ سنگی، ج ۲، ق ۲، ص ۴۸؛ خیرالدین زرکلی، الاعلام، دهم، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۹۹۲ م، ج ۵، ص ۲۵۷؛ محمدتقی شوشتری، قاموس الرجال، دوم، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۷ ق، ج ۸، ص ۶۳۷ و اثر مستقل آقای محمد ابوزهره در این باره، به نام «مالک؛ حیات و عصره، آراؤه و فقهه»، نشر دار الفکر العربی.^۱

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. ویژگی کتاب‌شناختی دیگری ندارد!



پروہ شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

